

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه جلسه گذشته

بحث در این آیه شریفه سوره بینه است: «وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ».

مرحوم شیخ انصاری (اعلی الله مقامه الشریف) در رسائل در ابتدای عنوان این ثمره فرمودند: یکی از ثمرات این بحث استصحاب احکام شرایع سابقه، اثبات وجوب نية الاخلاص في العبادة است. صدرش همین مسئلهی اخلاص در عبادت را مطرح کردند اما وقتی اشکالی که از مرحوم شیخ خواندیم، اشکال آمده روی مسئلهی عدم استفادهی اعتبار قصد قربت در واجبات از این آیه شریفه و ما دیروز عرض کردیم این یک خلطی در کلام مرحوم شیخ شده است.

کلام محقق آشتیانی

مرحوم محقق آشتیانی (اعلی الله مقامه الشریف) در حاشیه رسائل اینطور فرمودند که به این آیه شریفه متأخرین یک نوع استدلال کردند و متقدمین یک نوع دیگر استدلال کردند. متأخرین به این آیه استدلال کردند که اصل در هر واجبی این است که تعبدی باشد. اصل در هر واجبی این است که قصد قربت در او معتبر است اما می‌فرماید جماعتی از متقدمین آن را هم نسبت به مرحوم شیخ می‌دهد و می‌فرماید: «علی ما حکاه شیخنا الاستاذ» بنا بر آنچه که شیخ انصاری فرموده می‌فرماید جماعتی از متقدمین استدلال کردند در اینکه در عبادات اخلاص معتبر است، اخلاص در نیت یعنی همان خالی بودن از ریا است.

پس دو تا استدلال است و نباید این دو تا استدلال را ما به یکدیگر خلط کنیم. مرحوم سید یزدی فقط همین استدلال دوم را مطرح کرده یعنی اصلاً ایشان در عباراتش مسئلهی قصد قربت، تعبدی بودن، از آن استفاده نمی‌شود. یعنی همان برداشت اولیه‌ای که از خود آیه شریفه هم می‌شود که اخلاص در نیت در عبادات، این دیگر ربطی به تعبدی و توسلی ندارد.

ذهنتان را متمرکز کنید که دو تا استدلال به این آیه شریفه است؛ اخلاص در نیت در عبادات شرط است یعنی هر عبادتی، هر واجب تعبدی باید مخلصاً لوجه الله باشد و ریا در آن نباشد که عرض کردم طبق این بیان اصلاً دیگر ربطی به بحث تعبدی و توسلی ندارد. اما استدلال و برداشت دوم از آیه این است که ما بگوئیم در هر واجبی قصد قربت معتبر است. یعنی الأصل فی الواجب أن يكون تعبدیاً. از آیه استفاده کنیم، نه از آن راهی که در جای خودش در علم اصول مطرح می‌شود.

مرحوم آشتیانی باز در ادامه مطلب فرموده این استدلال اولی روشن است، آیه می‌فرماید: «وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ» این اخلاص یعنی اخلاص از ریا. در اینجا دین را هم باید به معنای قصد بگیریم. «مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ» اُی له القصد. یعنی قصدشان را خالص کنند و می‌فرمایند استدلال به این بیان باید باشد اما اشکالش این است که اصلاً در استعمالات قرآن یا روایات دین در قصد در هیچ موردی استعمال نشده است! و اگر ما بخواهیم اینجا اخلاص از ریا را در نظر بگیریم، باید دین را به معنای قصد بیان کنیم.

بعد می‌آیند سراغ دومی؛ چند احتمال در این آیه شریفه وجود دارد: یکی اینکه این «لام» در ليعبدوا آیا لام غایت است یا اراده؟ دوم اینکه آیا این حصر «إِلَّا» فقط برای مخلصین له الدین است؟ یعنی حصر مربوط به قید است یا حصر هم برای قید است و هم برای مقید؟ هم برای مخلصین و هم برای ليعبدوا است. این هم دو احتمال.

باز ليعبدوا آیا مراد عبادت در مقابل معامله است یا اینکه ليعبدوا منظور عبودیت و بندگی خداست که بندگی خدا در همه‌ی آنچه که خدا فرموده در عبادات و معاملات اسلام تسلیم محض خدا شود، پس در خود ليعبدوا هم این دو احتمال وجود دارد. کلمه‌ی دین آیا به معنای قصد است یا دین به معنای همین مجموعه تشریعاتی است که خدای تبارک و تعالی از اصول و فروع دارد؟ این هم دو احتمال. آن قیمة‌ای که در آخر هست «ذلک دین القیمة» دو احتمال دارد یکی اینکه «قیمة» یعنی «ثابته التي لم تنسخ»، دوم قیمة یعنی دین مستقیم و محکم، دین حق.

پس پنج محور در این آیه وجود دارد که در هر کدام دو احتمال وجود دارد، احتمالات در آیه 32 مورد می‌شود.

دو احتمال دیگر هست که 32 ضربدر دو می‌شد 64 و آن این است. «ما امروا» آیا «ما امروا فی شرعهم» یا «ما امروا فی شرعنا»؟ این هم مطلب دیگری در اینجا است.

از همین بحث شروع کنیم آیه چه می‌خواهد بیان کند؟ «و ما امروا» آیا مراد امروا فی شرعهم است و ما امرای فی شرعهم إلا ليعبدوا الله مخلصین له الدین حنفاء. هم مدعای اول یعنی دلالت آیه بر اخلاص از ریا، و شرطیت اخلاص در نیت، اسم اولی را شرطیت اخلاص در نیت می‌گذاریم و اسم دومی را می‌گذاریم شرطیت قصد قربت در کل واجب، هر دو مدعا اگر ما بخواهیم احکام شریعت سابقه را استصحاب کنیم متوقف بر این است که این و ما امروا مراد و ما امروا فی شرعهم باشد. یعنی ما امروا فی التورات و الانجیل إلا ليعبدوا الله مخلصین له الدین. در حالی که این احتمال وجود دارد که و ما امروا یعنی ما امروا فی شرعنا، در دین اسلام اینها امر نشدند «إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءً». مرحوم سید یزدی می‌فرماید اگر ما نگوئیم قطع به این داریم که آیه دلالت بر همین احتمال دوم دارد اما مسلم ظهور در همین احتمال دارد. به چه بیان؟ آیه شریفه با اهل کتاب در مقام چیست؟ به اهل کتابی که اسلام را قبول نکردند خدای تبارک و تعالی در مقام توبیخ اینهاست و می‌فرماید: چرا این اسلام را قبول نمی‌کنید در حالی که آنچه شما به آن امر شدید، آنچه از شما خواسته شده این چهار امر است: «لِيَعْبُدُوا اللَّهَ» «مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ» «يُقِيمُوا الصَّلَاةَ» و «يُؤْتُوا الزَّكَاةَ». اهل کتاب را توبیخ می‌کند که شما چرا این اسلام را قبول نکردید و نمی‌کنید؟ مگر این اسلام شما را به چه چیز امر می‌کند؟ «وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءً» تا آخر.

کلام مرحوم سید

مرحوم سید^[1] در جلد سوم حاشیه رسائل صفحه 264 از همین چابهای اخیری که شده می‌فرماید غرض توبیخ اهل کتاب است. اشکال بر اهل کتاب است که چرا دین اسلام را قبول نکردند. «مع کون ما يؤمرون به فی الاسلام» خدای تبارک و تعالی می‌فرماید آنچه در اسلام به او امر شده «لیس إلا ما تستقل به عقولهم و ثبت فی شریعتهم التي يتدينون بها» آنچه در همین اسلام

است همان است که در شریعت خودتان به آن امر شدید. «و هو عبادة الله على وجه الاخلاص». در چند سطر بعد می‌فرماید «هو ظاهر من الآية لو لم نقل بأنه مقطوع» و بعد در ادامه می‌فرماید «لو سلمنا» که «مراد فی شرعهم» باشد اما باز غرض چیست؟ غرض این است که در اسلام هم همین امور ورود دارد و معنا این می‌شود که «إن أهل الكتاب لم لا يقبلون دين الاسلام و الحال أن الدين الذي قبلوه و أقرّو عليه ما أمروا فيه إلا ليعبدوا الله مخلصين» اسلام هم که همین را دارد.

پس ادعای اول دلالة الآية على شرطية الاخلاص في النية است. دوم: «دلالة الآية على شرطية قصد القرية في كل واجب» اگر ما بخواهیم این را استصحاب کنیم این فرع بر این است که آیه ظهور در این داشته که و ما امروا یعنی «وما امروا سابقاً فی شرعهم فی التورات و الانجيل» إلا به همین‌ها. بعد بگوئیم در شرع آنها این دو دلالت و این دو تا دعوا وجود دارد، حالا هم استصحاب کنیم در شریعت خودمان، اما اگر گفتیم این ظهور فی شرعنا دارد و ما امروا فی شرعنا، اصلاً مجالی برای استصحاب باقی نمی‌ماند.

دیدگاه فخر رازی

غیر از مرحوم سید، صاحب تفسیر کبیر فخر رازی¹²¹ هم این دو احتمال را داده و گفته در آیه دو وجه است یکی «و ما امروا فی التورات و الانجيل»، دو: «و ما امر اهل الكتاب على لسان محمد إلا بهذا الاشياء». بعد همان طوری که مرحوم سید احتمال دوم را پذیرفته فخر رازی هم همین احتمال دوم را پذیرفته و می‌گوید این احتمال دوم سه تا قرینه دارد: 1) «إن الآية على هذا تفيد شرعاً جديداً و حمل كلام الله على ما يكونوا اكثر فائدة أولاً»، اگر بخواهد حکایت از شرع گذشته کند این مربوط به گذشته می‌شود اما می‌گوید الآن در دین اسلام ما امروا إلا به اینها این اکثر فائده می‌شود.

2) «إن ذكر محمدٍ قد مرّ هاهنا و هو قوله تعالى حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ»، این کلمه‌ی بینه در آیه قبل مراد رسول اکرم است و ذکر سایر الانبياء لم يتقدم، این هم قرینه باشد برای اینکه و ما امروا یعنی و ما امروا على لسان نبی ما.

3) قرینه‌ی سوم ذلك دين القيمة. این ذلك دين القيمة اشاره به خود دین اسلام دارد و نمی‌خواهد به شرایع گذشته اشاره کند، این سه تا قرینه را هم ایشان دارد. اگر همه‌ی قرائنش را هم ما نپذیریم و در بعضی‌هایش خدشه‌ای باشد ولی انصاف همین است.

ما باشیم و ظهور اولیه آیه، دارد اهل کتاب را توبیخ می‌کند و می‌فرماید چرا این اهل کتاب به آنچه امر شدند عمل نمی‌کنند. مگر این رسول و این اسلام از شما چه می‌خواهد؟ «لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ»، روی این مبنا اصلاً استدلال به آیه نه بر ادعای اول و نه بر ادعای دوم به طور کلی مخدوش می‌شود.

با این محور این ثمره به طور کلی منتفی است، به نظر ما همانطوری که سید و فخر رازی چنین استظهاری کردند البته در کلام مرحوم شیخ انصاری اشاره به این مطلب ندارد این خودش بهترین قرینه است بر اینکه این مسئله‌ی ثمره به طور کلی منتفی شود.

نکته‌ی بعد این است که کلامی را مرحوم آشتیانی دارد، در اینکه «و ما أمروا إلا ليعبدوا الله» می‌گویند این مدعا یعنی هم مدعای اول و هم مدعای دوم، البته عمدتاً روی مدعای دوم این را آورده ولی پیداست مدعای اول هم متوقف بر همین است این «لام» باید لام غایت باشد. یعنی غایتش این است که اخلاص در نیت داشته باشد، این یک. غایتش این است که عبادت را به قصد قربت انجام بدهید. اما می‌فرماید به نظر ما این لام اراده است بعد مثال می‌زند برای لام اراده. می‌فرماید مثل «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»، لام در اینجا لام اراده است و بعد ادعا می‌کند که اصلاً لام اراده در موارد

زیادی در قرآن و سنت و استعمالات عرب استفاده شده است.

حالا فرق چه می‌شود؟ یعنی اگر ما لام را لام غایت بگیریم یا لام را لام اراده بگیریم، چه نتیجه‌ای از حیث معنا پیدا می‌کند؟ باز اینجا اشاره می‌کنند به اینکه عبادت مراد عبادت در مقابل معامله نیست بلکه عبادت به معنای عبودیت است، بعد اگر ما لام را لام غایت گرفتیم یعنی غایت این مأمور به این است که شما اولاً با قصد قربت بیاورید و ثانیاً بدون ریا بیاورید.

اما اگر گفتیم غایت نیست و لام هم لام اراده است و عبادت را هم به معنای عبودیت بیان کردید، معنا چه می‌شود؟ می‌فرماید: آیه دیگر کاری به واجبات و اینکه این واجبات را بدون ریا انجام بدهید یا با قصد قربت انجام بدهید ندارد «و ما امرُوا» می‌گوئیم این ما امرُوا مراد خدا چه بوده است؟ نه غایت این عمل چیست؟ «و ما امرُوا یعنی لم یرد الله»، خدا اراده نفرموده إلا عبودیت شما را «إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ» یعنی شما همه عبودیت کنید و عبودیت داشته باشید آیه در مقام بیان لزوم توحید است.

مراد خدا از آنچه که به شما امر کرده تحقق توحید است، می‌فرماید «ما امرُوا إِلَّا بجعل عبودیتهم لله» لذا می‌فرماید اصلاً آیه نه اخلاص به معنای تنزیه از ریا را می‌خواهد بگوید و نه به معنای قصد قربت را می‌خواهد بگوید، آیه در مقام این است که شما مشرک نباشید، البته این یک اشاره‌ای هم در کلام مرحوم شیخ بود، «فَالْآيَةُ تَدُلُّ عَلَى وَجوب التَّوْحِيدِ عَلَيْهِمْ»، مراد خدا، خدا مرادش از مجموعه‌ی این اوامر چیست؟ (من این تعبیر را می‌کنم) توحید الهی است.

اگر بخواهیم بگوئیم این واجب باید بدون ریا باشد یا این واجب با قصد قربت باشد هم لام را باید لام غایت بگیریم و هم عبادت را باید در مقابل اراده معنا کنیم.

به نظر من این دو مطلب اگر برایتان روشن شد؛ محور دوم این شد که آیه در مقام وجوب توحید است و کاری ندارد که این فعل را بدون ریا انجام بدهد یا با قصد قربت انجام بدهد.

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

[1] □ قوله: منها إثبات وجوب نية الاخلاص في العبادة الخ.

لا يخفى أن المطلوب من الثمرة في هذا المقام متوقف على أمور كلها محل المناقشة:

الأول: أن يكون مفاد الآية أن أهل الكتاب ما امرُوا في شرعهم إِلَّا ليعبدوا اللَّهَ مخلصين. مع أنه يمكن أن يراد منها أنهم ما امرُوا في شرعنا هذا إِلَّا ليعبدوا اللَّهَ مخلصين، ويكون الغرض توبيخهم و تعييرهم على عدم قبول دين الإسلام مع قيام البيّنة عليه، و مع كون ما يؤمرون به في الاسلام ليس إِلَّا ما تستقل به عقولهم و ثبت في شريعتهم التي يتدينون بها و هو عبادة اللَّه على وجه الاخلاص و الصلاة و الزكاة، و بعبارة اخرى يقول ما بالهم لا يؤمنون بهذا الدين القويم و الحال أنهم ما امرُوا في هذا الدين إِلَّا ليعبدوا اللَّهَ مخلصين له الدين و يقيموا الصلاة و يؤتوا الزكاة، و حسن التدبّر بهذا الدين الذي أمر فيه بهذه الامور الحسنة واضح بديهى لا يعدل عنه إِلَّا من سفه عقله و تبع هواه و أخذته العصبية في متابعة دين آبائه و أسلافه، بل نقول إن هذا المعنى هو الظاهر من الآية لو لم نقل بأنه مقطوع به، بل نقول لو سلّمنا أن المراد أنهم ما امرُوا في شرعهم إِلَّا ليعبدوا اللَّهَ مخلصين يكون الغرض منه الحث على التدبّر بدين الإسلام الذي ما امر فيه إِلَّا أمثال تلك الامور التي امر بها في شرعهم و تلقّوها بالقبول، فيكون حاصل المعنى أن أهل الكتاب لم لا يقبلون دين الإسلام و الحال أن الدين الذي قبلوه و أقرّوا عليه ما امرُوا فيه إِلَّا ليعبدوا اللَّهَ مخلصين و نحوه مما هو بين الحسن، فليقبلوا أحكام هذا الدين الذي مثل أحكام دينهم في الحسن بعد قيام البيّنة. (حاشية فرائد الأصول، ج3، ص: 264)

[2] □ المسألة الأولى: في قوله: و ما أمروا وجهان: أحدهما: أن يكون المراد: و ما أمروا في التوراة و الإنجيل إلا بالدين الحنيفي، فيكون المراد أنهم كانوا مأمورين بذلك إلا أنه تعالى لما أتبعه بقوله: «وَ ذَلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ» علمنا أن ذلك الحكم كما أنه كان مشروعاً في حقهم فهو مشروع في حقنا و ثانيها: أن يكون المراد: و ما أمر أهل الكتاب على لسان محمد صلى الله عليه و سلم إلا بهذه الأشياء، و هذا أولى لثلاثة أوجه: أحدها: أن الآية على هذا التقدير تفيد شرعاً جديداً و حمل كلام الله على ما يكون أكثر فائدة أولى و ثانيها: و هو أن ذكر محمد عليه السلام قد مر هاهنا و هو قوله: «**حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ**» [البينة: 1] و ذكر سائر الأنبياء عليهم السلام لم يتقدم و ثالثها: أنه تعالى ختم الآية بقوله: «وَ ذَلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ» فحكم بكون ما هو متعلق هذه الآية ديناً قيماً فوجب أن يكون شرعاً في حقنا سواء قلنا بأنه شرع من قبلنا أو شرع جديد يكون هذا بيانا لشرع محمد عليه الصلاة و السلام و هذا قول مقاتل. (مفاتيح الغيب، ج32، ص: 241)